

یادی از پهلوانان نهاوندی

اشاره

حاصل گفت وگویی با آقای سید حشمت سید آقایی نجار قدیمی و پهلوان ریش سفید و هفتاد و پنج ساله‌ی نهاوند را در خصوص زورخانه‌های قدیمی و پهلوانان ذیلاً می‌خوانیم.

با سپاس از ایشان و از مصاحبه‌گر محترم - آقای عبدالله اشرفی دبیر زبان و ادبیات فارسی نهاوند - «فرهنگان» امیدوار است گزارش‌های مستند دیگری از آقای اشرفی و سایر علاقه‌مندان به احیا و ثبت اطلاعات و خاطرات گذشته‌ی نهاوند را دریافت نماید.

□ نهاوند در طول تاریخ کهن و پر فراز و نشیب پهلوانان سترگ و نیرومندی را در دامان خود پرورانده است. اما متأسفانه چون در زمان قدیم رسم بر این بود که فقط از پهلوانان درباری نام و ذکری به میان می‌آمد و نام و نشانی از دیگر پهلوانان خصوصاً آن‌هایی که وابسته‌اند به حکومت و دربار نبودند به رشته‌ی تحریر و کتابت در نمی‌آمد، بنابراین تاریخ زندگی هر کدام از پهلوانان غیر درباری با پایان یافتن زندگیشان برای همیشه فراموش می‌شد و نام و یادشان از صحنه‌ی گیتی محو می‌گردید.

□ من از عنفوان جوانی یعنی درست در هفده سالگی همراه پدرم سید خلیل وارد گود زورخانه شدم. در آن زمان این شهر چهار زورخانه‌ی دایر و پراز ورزشکار داشت که عبارت بودند از:

۱ - زورخانه‌ی آقا حسن که زورخانه‌ی مرکزی بود و در محله‌ی قدیمی سرازیری خانه‌سی (خانه‌ی دوستی) که نزدیک قلعه بود قرار داشت.

۲ - زورخانه‌ی ابراهیم آخان رحمة الله علیه در محل راسته بازار نو

۳ - زورخانه‌ی تیمچه مربوط به نایب غلامرضا نایب احمدی واقع در راسته میرزا آقا

۴ - زورخانه‌ی پهلوان موسی قیاسی واقع در خیابان جدید

□ پدرم مرحوم سید خلیل هم‌ورزش پهلوان محمد نجار (پهلوان درباری) بود پدرم

پیوسته از حسین پهلوان رجب، پهلوان قدیمی تعریف می‌کرد و به او ارادتی خاص داشت و می‌گفت: حسین پهلوان رجب پهلوانی سالار و نیرومند و از همه‌ی مامسن‌تر بود و با وجود کهولت سن نیرو و توانش را حفظ کرده بود و از چهره‌اش نمودار بود. بیهوده نگفته‌اند «شیر شیر است گرچه پیر بود». روزی پهلوانی به نام پهلوان کاکا برحسب تصادف گذرش به نهادند می‌افتد. پس از ورود به شهر وقتی نام و نشان بزرگ شهر را می‌پرسد ظفر سلطان مرد ثروتمند و بزرگ آن‌زمان را به او معرفی می‌کنند. با مراجعه به ظفر سلطان می‌گوید شما که بزرگ این شهر هستی یا پهلوان و مرد حریفی از این شهر به داخل گود روانه کن که با من کشتی بگیرد، یا صد تومان پول با یک اسب و آذوقه‌ی سفر در اختیارم بگذار تا در این شهر نمانم و از این‌جا بروم. ظفر سلطان پهلوانان شهر را احضار می‌کند و به آنان می‌گوید لازم است یکی از بین شما با او وارد میدان کشتی شود و اضافه می‌کند اگر آمادگی ندارید حکم قهرمانی و بازوبند پهلوانی او را تأیید و امضا کنید. پهلوانان نهادند پس از مشورت چاره‌ای جز این نمی‌بینند که همگی به در منزل حسین پهلوان رجب که مدت‌هاست از گود کناره گیری کرده‌است بروند و از او بخواهند که با پهلوان کاکا وارد کشتی شود. حسین رخصت می‌طلبد و می‌گوید همه می‌دانید که چندین سال است که من داخل گود نشده‌ام و آماده‌ی این کار نیستم. اما پهلوانان به او اصرار می‌کنند که ای پهلوان آبرو و حیثیت شهرمان در دست توست به میدان بیا و مارا سرافراز کن. بالاخره پهلوان حسین می‌پذیرد و مقدمتاً از آن‌ها تقاضای دو گوسفند و بیست روز فرصت می‌کند. برایش دو گوسفند می‌خرند و پس از بیست روز که سپری می‌شود، حسین شبانه وارد مصلاهی چق‌ای نهادند می‌شود و تا سحر صورت به خاک می‌مالد و سجده‌ی نیاز به درگاه آفریدگار بی‌نیاز به‌جا می‌آورد و می‌گوید خدایا قریب هشتاد سال است که زندگی کرده‌ام و هنوز در این سرزمین کسی پشتم را به خاک نیاورده است. خدایا تورا به‌حق مقربان درگاهت مرا پیروز گردان. صبح می‌شود و زمان وعده‌ی دیدار و درگیری فرا می‌رسد. همه‌ی مردم و ورزشکاران و بزرگان شهر در میدان قلعه اجتماع می‌کنند. به رسم آن‌زمان در میدان جلوی قلعه خاک کشتی می‌ریزند. پهلوان کاکا به میدان می‌آید و حریف می‌طلبد و مدتی می‌گذرد مردم همه چشم درراه‌اند که ناگهان حسین پهلوان رجب که شغلش کشاورزی و باغبانی بود از راه می‌رسد و در حالی که بیل کشاورزی را روی شانه‌اش گذاشته است وارد میدان می‌شود و می‌گوید حریف من کیست؟ و در جا قسمتی از خاک را کنار می‌زند و با یک پا به اسپره‌ی بیل می‌زند و بیل را تا گلوگاه

در زمین سفت و خشک میدان فرو می کند. کاکا در وسط میدان وقتی این شگرد و قدرت را در حریف می بیند یگه می خورد و از شور و غرورش کاسته می گردد و تا اندازه ای سست می شود. طولی نمی کشد ضرب کشتی به صدا در می آید و گُل کشتی را می خوانند و به اشاره ی داور دست به دست هم می دهند. حسین پهلوان یک پایش را محکم بر زمین می کوبد سپس باهم سرشاخ و درگیر می شوند. آن ها قریب نیم ساعت کشتی می گیرند. نه حسین شکست می خورد و نه کاکا تا این که ظهر فرا می رسد و پهلوانان رخصت می طلبند. بعد از ظهر مردم و پهلوانان دوباره وارد میدان می شوند، گُل کشتی را می خوانند و بار دیگر به قول فردوسی:

به کشتی گرفتن نهادند سر	گرفتند هر دو دوال کمر
همی زور کرد این بر آن آن بر این	نجنید یک مرد از روی زین
کف اندر دهانشان شده خون و خاک	همی روی و برگستوان چاک چاک

هر دو بی نهایت خسته می شوند تا این که کاکا فرصتی به دست می آورد و کاری (فتی) از حسین می گیرد. حسین با پیشانی به زمین می خورد اما کاکا هر چه تلاش می کند نمی تواند او را خاک کند. بار دیگر هر دو سر پا سرشاخ می شوند. از میان تماشاچیان نزدیک به میدان یکی که سابقه ی پهلوانی دارد فریاد می زند پهلوان دُم شیرت کو؟ (یکی از فنون مخصوص کشتی اوبود) حسین به خود می آید و در حال درگیری چنان دم شیری به کاکا می زند که سرنگون می شود و بر خاک می نشیند. و آن گاه حسین پهلوان کمر زنجیری با گردن از او می گیرد و کاکا را بر سر دست بلند می کند و با این حالت از تخته ی پل قلعه که روبه روی میدان کشتی بود بالا می رود و کاکا را در جلوی تخت حکومت وقت که به نظاره نشسته بودند بر زمین می کوبد. حاکم از این عمل حسین پهلوان خشمگین می شود و به او اعتراض می کند که این چه کاری است که می کنی پهلوان؟ حسین می گوید جناب حاکم مگر ما چه کار کرده ایم؟ حاکم می گوید کشتی گرفته اید. پهلوان می گوید درست فرمودید، کشتی می گیریم و می دانید که کشتی در اصل کشتن است، کسی که کشتی می گیرد باید آماده ی کشتن شود و این رسم ما و معنی حقیقی کشتی است؛ یعنی حریف را کشتن. اما چون این پهلوان مهمان ماست

فقط پشت او را در حضور شما به خاک مالیدم. (۱)

□ پدرم مرحوم سید خلیل در روزهای جمعه با همه‌ی ورزشکاران از جمله: نایب غلامرضا، حسین دوشنبه زری، حسین ملابرنج، علی مس اسبی (مس سفید)، حاج شکرالله علیمرادیان، اسفندیاری، ابراهیم آخان و ... دوره داشتند و به نوبت در هر جمعه به خانه‌ی یکی از پهلوانان می‌رفتند. به خاطر دارم که روزی که نوبت به ما رسید و همه‌ی پهلوانان همراه پدرم وارد منزل ما شدند و از پله‌ها بالا می‌رفتند، پدرم دستی به محاسن خود کشید و به حسین دوشنبه‌زری که در آخر ایستاده بود گفت پهلوان امروز ما را ندیده بگیر، و حسین هم قبول کرد و گفت به مولایم از تو چشم پوشیدم. زیرا شگرد او این بود که به خانه‌ی هرکس که می‌رفت گل‌های بافته شده‌ی قالی اتاق را با دو انگشت شست و سبّابه‌ی خود می‌گرفت و با یک تکان آن‌ها را از درون قالی بیرون می‌کشید! در آن زمان بنده ده‌ساله بودم و این شگرد را یکی دوبار از او دیده بودم، ضمناً با گفتن یا علی سینی مسی را پاره می‌کرد.

□ من خودم یکی از ورزشکاران زیر دست مرحوم سید میرزا آقای سجادی بودم. او شغلش در جوانی خیطاطی بود و دور میدان ابوذر کنونی مغازه داشت. با پدرم دوست نزدیک بود و به اصطلاح خانه‌یکی بودند. پدرم از سید میرزا آقا مسن‌تر بود. او گاهی درباره‌ی مسائل ورزش باستانی از پدرم سؤال می‌کرد. بنده هیچ‌گاه دعای خالصانه و رازونیز مرحوم سید میرزا آقا را در هنگام ورزش و داخل گود فراموش نمی‌کنم. خداوند او را رحمت کند. من در مراسم تشییع جنازه‌ی او که از تهران به تویسرکان حمل می‌شد شرکت کردم.

□ علی اُرسی دوز (کفاش) معروف به علی مس اسبی بود. هربار که برای چرخیدن وارد گود می‌شد بعد از یک چرخش دستش را باز می‌کرد و با سرانگشتان یا سرپنجه‌اش یعنی درست با نوک انگشتان افقی به گردنه‌ی کوزه‌های سفالی (یا لوله‌نگ) می‌زد و آن‌ها را به

۱- کشتی به معنی کشتن برداشتی عامیانه است. کشتی در اصل به معنی نوعی کمر بند بوده است. چون

در این ورزش باستانی هریک کمر بند حریف را می‌گرفتند این زورآزمایی به کشتی معروف شد.

دو نیم می‌کرد که کار هر کسی نبود. یک بار دیدم که یک زانویش را بر زمین زد و با دودستش کله قندی را محکم بر روی زانو زد و آن را به دو نیم کرد.

□ مشهدی حسین ملابرنج در هنگام چرخش پایش را در داخل گود روی یک آجر می‌گذاشت و مرکز چرخش او همان یک آجر بود.

□ نایب غلامرضا احمدی، وقتی یکی از حاکمان (فرمانداران) وقت می‌خواست وارد نهند شود و مردم به استقبالش رفته بودند، این پهلوان به نشانه‌ی خیرمقدم به او دو کیلومتر راه را در حال میل بازی طی کرد و قریب نیم ساعت میل چرخاند!

□ متأسفانه در خلال نیم قرن اخیر نه تنها در این شهر بلکه در اکثر شهرهای این مملکت به تدریج زورخانه‌های باستانی یکی پس از دیگری تعطیل شده‌اند و در اثر کم‌توجهی به این ورزش سنتی و ملی، پهلوانان باستانی‌کار یکی پس از دیگری از صحنه و درون گود کنار کشیده‌اند. آخرین اشعه‌ی این خورشید غروب کرده در سرزمین غرب، پهلوان نیرومند و کم‌نظیر، حسین قیاسی پیرمرد ۷۵ یا ۸۰ ساله‌ای است که در عنفوان جوانی پس از کسب قدرت و اندوختن تجربیات ورزشی و نیروی سرشار زادگاهش نهند را ترک می‌کند و در تهران سال‌ها هم ورزش پهلوان طوسی می‌شود و اکنون سال‌هاست که در اهواز مسکن گزیده و عموم پهلوانان ورزشکار و باستانی‌کاران ایران او را می‌شناسند. مردی متواضع، ادیب، بااطلاع از تاریخ و حافظ شاهنامه و رسوم و سنن پهلوان و پهلوانی است. پهلوانی صاحب زنگ و صلوات است که بیش از همگان حرمت زنگ و کسوت پهلوانی را پاس داشته است. سنن پهلوانی را چه در زیر سقف زورخانه و چه در راسته بازار و اجتماع، مردانه پاسداری کرده‌است و در دوران طاغوت هیچ‌گاه محیط مقدس گود را به وابستگی و مزدوری لکه دار نساخت.